

و ممکن و ایستاد در **فی الارض** و زمین مطهر و پاکیزه است و در آن روز
 معرفت **و لتعلمن** و با ما میوریم و اورا **من قایل الحاق**
 از تیر و ایها و با ما گشت ای نفس منی آن که توحش از تیر و ایها
 از چاه و پستانیدن او را میوریم و ممکن و او دان و دان این و ممکن
 قیام نماید و میزد مردمان را و علم کند و از ما تعلیم می کند و ممکن
 کرم و الهادان و ایان را بیان ارس و نماید و با تیر و ایها نمود و ممکن
 ایان کند و از او است و تیر و ایها نمود و میزد آن و تیر و ایها
 نمود قبل از آنکه و الله و الله و تیر و ایها نمود و تیر و ایها نمود
 مذکور خواهد شد **والله تعالى** و ضلعتی غایت علی **امره** و کار
 خود و هیچکس ضرر از او ندارد و تیر و ایها نمود و تیر و ایها نمود
 را آورد و مطلوب بود و سبب خدا می **فلاک** آن دافعی شد و تیر و ایها نمود
 فوارت **ولکن الله الناس** و لیکن بجهت خلق **لا یعلمون**
 نمیدانند که از ما هم امر بقدر قدرت او است و علم ندارد و تیر و ایها نمود
 و تیر و ایها نمود و تیر و ایها نمود **ولما بلغ** و آنکه تیر و ایها نمود
استد و بسبب استند او در صاحب و تیر و ایها نمود و تیر و ایها نمود
 سبب استند او در صاحب و تیر و ایها نمود و تیر و ایها نمود
 عباس از چاه و سبب استند او در صاحب و تیر و ایها نمود و تیر و ایها نمود

[illegible]

حاصل کند این عباس زنده کرد که از جلد برادرش کشته شد و تاب بر نداشت
 از و این بود که با وی گفت که چه میگوید واری و چه است گفت اول خبر
 در خاک پراکنده در بره کمره و می باشد گفت ای دوست چه میگوید و در
 گفت احسن ایما لقیق اثر او در رحم مادر نگاه داشته گفت ای دوست حسن
 روی تو من را یاد کرد جواب داد که کجا طین ترا برین داشته گفت ای
 يوسف غش تو آنس در دل من زده این آنس را باب لطف من باشد
 اگر ای ام آنس تو بر من باقی دین در رخ سوخته بوم گفت هر خبر و اندوختن
 رود آبی پاک که نیاست شنبه غرض از آن بود که چون بخانه رود و این
 در آید و مرده خود را از دست میزند يوسف جواب داد که در خانه کسی در صفا
 خانه باشد و من چگونه دمالک خبری بستم گفت در آن خانه بستر محمد و
 در کعبه در آنجا واری در دهن صاحب کن گفت چگونه در دست
 عقوبت کرد و من در آنست خود را از بهریت از دست بستم گفت ای يوسف
 ازین بهانه باز کرد و با من در آنست در دهن کسی از آن بهر ترابی
 گفت فیما بین من و هر سر ابر و صفات مطلع است چگونه در دست خود
 دست بردل من نه مالطینان بام گفت عزیزان او در دست گفت من
 را سر می دهم تا بعد و من صاف تو بوم گفت چگونه از عقابت در دست
 را بی بانی از سیدی مرید کینه او و يوسف آن بود که خود را بی از دست

[illegible]

کردیم و باغی که در بیت کند هفت در این بود است من صحت کرد و پس
 چگونه جویت دخی لغت او را رعنا نموده دست خانت و جرم بود
 کتم **إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الظَّالِمُونَ** به رسی که میان است که سکا
 می گوید سبیلان یعنی زبانی بجا لطه بوسف **وَلَقَدْ هَمَمْتُ**
بِهِ قصد کرد بوسف به دفع اولطانی او را به رسی که قصد کرد در این
 یعنی زبانی بجا لطه بوسف علیه السلام **وَنَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ يَرَى**
 اگر ندیدی و بناختی بوسف **مَرَّ هَٰذَا رَجُلٌ** بر او رسد هر دو بکار
 راه ایند محاط او کردی و این بر تان بقول اصغر نورعصمت الهی بود
 نبوت بوسف که حاصل به بیان بوسف و بیان اینجی سبب جسم صا
 بود پس بوسف یقوت نبوت و ند دغوت و انجالی خود را نمیدان
 دخی تواند بود که از هم به قصد محاط بوسف بوده باشد به زبانی
 زیرا که مشاعصمت است و صبح الباسو صوم انداز صفا به و بکار
 قصد صافی و بهر دلیل که اینها را در شمس به صورت یعقوب به بوسف
 اظهار کرد که اکتبت به ندان که خود چون بوسف آید به ندان
 بیرون دوید **كَذَٰلِكَ** سخن نمودیم او را به ندان **الرَّصِف**
عَنْهُ السَّبُّوْقَةُ تا بگردانیم از وجی ندی را یعنی خانت به
وَالْفَحْشَاءُ و عمل است یعنی زنا **إِنَّهُ** در سبک او **مَرَّ هَٰذَا رَجُلٌ**